

بررسی کتاب

هم آغوشی ملکوت آسمان و ملک زمین

مقدمه

کتاب «دین، جامعه و عرفی شدن»^(۱)، مجموعه‌ای از مقالات دکتر علی رضاشجاعی زند در دو سه ساله اخیر است که به صورت مختلف در نشریات داخلی به رشته تحریر درآمده و مضمون و جهت مشترک آنها را بررسی نظری فرآیند عرفی شدن تشکیل می‌دهد. همانگونه که مؤلف نیز تأکید می‌کند، مطالعات دین‌پژوهی در جامعه ما به ویژه در حوزه تألیف از عقب افتادگی مفرطی رنج می‌برد (ص ۳) و این معضل به خصوص در حیطه جامعه‌شناسی دین نمایانتر است.

بر این اساس، تألیف شجاعی زند، تلاشی ازجمند و کامیاب را برای جبران بخشی از این جاماندگی به نمایش گذارده و تا حد ممکن از نگاه غیرارزشی و بی‌طرفانه به عنوان پیش شرط تحقق یک تحلیل جامعه‌شناسانه تخطی نکرده است.

هم‌چنین کتاب، گرچه حاوی مقالاتی به ظاهر پراکنده و مستقل است اما نحوه انتخاب ترتیب آنها از سوی مؤلف نشانگر نظامی منطقی و دنباله روانه است. دغدغه مهم و مسئله اساسی شجاعی زند در این کتاب و بیشتر تألیفات دیگر او در حوزه دین پژوهی، تفاوت ادیان اندماجی مانند اسلام و ادیان تجزی‌گرا مانند مسیحیت در مواجهه با فرآیند عرفی شدن است. به بیان دیگر پرسش بنیادین او این است که آیا مواجهه ادیان اشتهالی و جمع‌گرا با عرفی شدن به مثابه یکی از فرآیندهای تجدد و نو شدن، همانند ادیان حصری و فردگرا، موجب نوعی کاهش و تنازل باورهای دینی در میان مؤمنان آن ادیان است؟ در پاسخ به این پرسش، مؤلف، بخشهای مختلف کتاب را به گونه‌ای ساماندهی کرده که خواننده هوشیار پیش از رسیدن به بخش پایانی، پیشاپیش پاسخ، نویسنده را درمی‌یابد و این نشانگر ترتب تئوریک و منطقی مقالات است به گونه‌ای که هر مقاله بخشی از پیش‌زمینه‌های تاریخی و تئوریک مبحث عرفی شدن فرد، جامعه و دین را فراهم کرده است.

در مقاله اول با عنوان «تعریف دین و معضله تعدد»، مؤلف به کاوش مفهومی در واژگان قریب المعنا با دین و مبادی تعریف آن می‌پردازد و چرایی تعدد تعاریف دین را توضیح می‌دهد. به نظر وی گرچه در هر مطالعه دین پژوهانه ناگزیر به انشاء یا ابتناء بر یک تعریف هستیم، اما همان‌گونه که ماکس وبر یادآوری می‌کند، با توجه به تنوع بیکران رفتارهای دینی، گفتن این که دین چه هست آن هم در آغاز کار میسر نیست و اگر اساساً چنین کاری میسر باشد تنها در مرحله نتیجه‌گیری مطالعه ممکن است. (ص ۱۰).

بر این اساس و از آنجا که هر تعریفی اصولاً با مبانی نظری و رویکرد و غرض ارائه دهنده آن بستگی دارد، مولف در مقاله پایانی کتاب و از منظر بحث عرفی شدن، ادیان را به دو گونه اندماجی و تجزی‌گرا تقسیم می‌کند. اندماجی صفت آن دسته از ادیانی است که میان دنیا و آخرت تفاوتی نمی‌بینند و نسبت نقیضی میانشان برقرار نمی‌سازند مانند یهود، زرتشت و اسلام اما ادیان تجزی‌گرا، تنها به تقابل میان دنیا و آخرت تاکید می‌کنند و مولیان خویش را در انتخابی بس دشوار به سوی آخرت می‌خوانند؛ چرا که بهای یکی ترک دیگری است. مانند بودیسم، مسیحیت و آئین مانی که قائل به نکوهیده بودن امتزاج نور و ظلمت هستند. (صص ۳۲۴ و ۳۲۳)

مقاله نخست در عین حال با روشن ساختن خطوط منفصله لفظ دین با اصطلاحات قرین و مترادف با آن مانند مکتب، ایدئولوژی، ایمان، شریعت، اخلاق، تقدس، کلیسا، مذهب، الهیات و ماروآء الطبیعه و هم‌چنین مبانی و چارچوب‌های متفاوت تعاریف دین پژوهان از دین مانند تحویل‌گرایی، کارکردگرایی، لادری‌گری، عمل‌گرایی و وجودگرایی، تا حدود بسیاری بستر مفهومی و زمینه نظری ایدئولوژی عرفی‌گرایی و فرآیند عرفی شدن دین را مشخص می‌کند.

در مقاله دوم با عنوان «خاستگاه جامعه‌شناسی در فرآیند رشد عقلی‌گری» نویسنده با تعریف عقل‌گرایی به مثابه روندی که طی آن بشر قادر می‌شود به یاری عقل و بدون نیاز به هیچ منبع معرفتی و راهنمای دیگر، واقعیت جهان را درک کرده و اعمال و رفتار خود را متناسب با آن تنظیم کند، به جستجوی جایگاه جامعه‌شناسی در فرآیند این جهانی شدن ذهن انسان غربی می‌پردازد و به مدد تجاویز تاریخی در دوره‌های باستان، قرون میانه و عصر جدید، عقبه‌ها و ریشه‌های نظری - آئینی آن را بازنمایی می‌کند. برای مثال نویسنده نشان می‌دهد که چگونه تقابل طبیعت و دین از مکتب اپیکوری و دوگانگی قلمرو آسمان و زمین از سنت رواقی در دوره باستان برخاسته و نظریه حقیقت ثنوی و ارائه تصویری ثنوی از جهان، متعلق به آموزه‌های ابن‌رشد در دوره میانه و دکارت در دوره جدید است. به نظر وی، علم جامعه‌شناسی در تعارض با غایت‌نگری، ارزش‌مداری، اطلاق‌گرایی، خدامحوری و فلسفه‌مآبی تکوین یافته و از این جهت آخرین حلقه از فرآیند رشد عقلی‌گری به مثابه بستر حدوث، سپر بقاء و ابزار بسط تفکر جدید غربی محسوب می‌شود. (ص ۱۲۹)

بر این اساس جامعه‌شناسی ربطی وثیق با انگاره یا پارادایم عرفی شدن برقرار می‌کند و در نتیجه در مطالعه بیرونی دین، از موضعی پیشینی و ناهمدلانه توأم با بدگمانی برخوردار می‌شود مقاله سوم با عنوان «مدخلی بر جامعه‌شناسی دین»، شرح این ناهمدلی و بدگمانی و یا به بیانی علمی‌تر، توضیح جایگاه اسطوره‌ای پارادایم عرفی شدن در نظریات جامعه‌شناختی است. برای مثال آگوست کنت به عنوان پدر جامعه‌شناسی، به اعتباری بنیانگذار نخستین نظریه عرفی شدن نیز هست. پارادایم غالب بر نظریات عرفی شدن، جریان و نگرشی تحولی است و اتفاقاً مهمترین

نظریه بر جای مانده از کنت یعنی نظریه مراحل سه گانه تحول ذهن بشری نیز به همین انگاره تعلق دارد (ص ۱۶۴). دورکیم و وبر نیز که به اعتباری، استوانه‌های برپایی این رشته علمی محسوب می‌شوند، بحثهای جامعه‌شناختی خویش دربارهٔ دین را از بررسی موقعیت تضعیف شده دین در جامعه مدرن و تغییر رویکرد انسان جدید نسبت به آن آغاز کرده‌اند (ص ۱۶۳). دورکیم هم‌چنین از آنجا که جوهر دین را تمایز قائل شدن میان امور مقدس و نامقدس می‌داند، نظریات خود را ذیل پارادایم عرفی شدن قرار داده است (ص ۱۶۹). بنابراین این گونه که لختر تاکید می‌کند: عرفی شدن، جوهر معرفت جامعه‌شناسانه مرسوم بوده است. (ص ۱۶۲).

در مقالهٔ پنجم با عنوان «عرفی شدن دین، فرد و جامعه»، شجاعی زند، نظریات مطرح در باب عرفی شدن را از حیث بستر وقوع، در ذیل سه عنوان کلی «عرفی شدن دین»، «عرفی شدن فرد» و «عرفی شدن جامعه»، از یکدیگر تفکیک و متمایز می‌کند و این تمایز را موجب درک دقیق‌تر این مفهوم و تشخیص تفاوت‌های نه چندان آشکار نهفته در آن می‌داند. به نظر وی بسیاری از کژفهمی‌ها، ابهامها و مخالطه‌ها در مطالعات جامعه‌شناسانه دین، پیامد تفکیک نشدن این بسترهاست. بر حسب این تفکیک، نظریاتی که به بررسی روندهای منجر به «تک‌بعدی کردن دین»، «عصری کردن دین»، «بشری ساختن دین» و بالاخره «عرفی شدن درونی نهاد دین» پرداخته‌اند، ذیل دسته نخست یعنی عرفی شدن دین قرار می‌گیرند. عرفی شدن فرد نیز دربرگیرنده نظریاتی است که به تحولات «بینشی»، «گرایشی»، «نگرشی» و «رفتاری» فرد در پیوند با امر مقدس و فروگاهی اهمیت فردی دین اشارت دارند. در سطح جامعه نیز نظریاتی که به عرفی شدن ساختاری، نهادی، فرهنگی، منزلتی و «عرفی شدن روابط اجتماعی» پرداخته‌اند، در ذیل دسته سوم قرار می‌گیرند. مؤلف در این مقاله هم‌چنین به تشریح تفاوت میان عرفی شدن^۱ و عرفی‌گرایی^۲ می‌پردازد (ص ۲) و نسبت میان مفاهیم مترادف و جریانات موازی با فرآیند عرفی شدن را به دقت، روشنایی و وضوح می‌بخشد. مفاهیمی همچون غیردینی شدن، تقدس‌زدایی، افسون‌زدایی، غیرمشیئی شدن^۳، خصوصی شدن دین، ابزاری شدن دین و...

به نظر شجاعی زند، تعاریف و ادبیات موجود دربارهٔ مفهوم عرفی شدن به شدت تعزیدی و تنگ دامنه بوده و از تجربهٔ خاص غربی - مسیحی استنتاج شده است. بر همین اساس وی در مقاله ششم به بررسی دنیوی شدن آئین مسیحیت و عرفی شدن جامعه مسیحی پرداخته است. در این بررسی او نشان می‌دهد که مسیح هیچ گاه شریعتی همچون شریعت موسی (ع) که بر هر جزئی از حیات فردی و اجتماعی تکلیفی معین می‌کرد با خود نیاورد و اساساً عیسی و مسیحیان سده

1. Secularization

2. Secularism

3. Defatalized

نخست مدعی آوردن دین جدیدی نبوده‌اند و تنها ارمغان آنها پیام محبت و نجات از طریق ایمان به فیض الهی بوده است (ص ۲۶). در نتیجه، اولاً جوهر مستعد مسیحی، منبعث از رویکرد تجزی‌گرا و تمایلات آخرت‌گرایانه آن، بلاشک عناصری برای عرفی کردن جامعه و فرد مسیحی در خود داشته است. ثانیاً بی‌اعتبار و ملوث شدن چهره دستگاه متولی دین در چشم مردمان پس از تجربه تلخ و ناموفق کلیسا در قرون وسطی و ثالثاً اغراض دینی جریان اصلاح‌طلبی، به طور ناخواسته نتایج و پیامدهای عرفی شدن را در جامعه مسیحی پروراند است. بنابراین نسبت عرفی شدن دین و عرفی شدن جامعه در مسیحیت معکوس است: بدین معنی که روند بازقدسی کردن^۱ مسیحیت، تاثیر موافق و مثبتی بر فرآیند عرفی شدن جامعه مسیحی گذارده است، همان طور که در عرفی کردن فرد مسیحی نیز تاثیر گذار بوده است. (۳)

در مقاله هفتم با نام «عرفی شدن یا عرفی‌سازی» مؤلف از طریق نقد کتاب «سر بر آستان قدسی، دل در گرو عرفی»، (۴) نوشته مجید محمدی، در واقع به نقد تحلیل‌ها و تحلیلگرانی رفته است که بی‌توجه به تفکیک سه بستر دین، جامعه و فرد و هم‌چنین تمایز میان ادیان اندماجی و تجزی‌گرا، با نوعی ساده‌گزینی، احکام واحدی را درباره تمامی سنتهای دینی صادر کرده‌اند و با تعمیمی ناروا، اوصاف نگاه مسیحیانه را بر تمامی ادیان و از جمله اسلام، بار نموده‌اند. شجاعی زند، کتاب مذکور را از دو منظر به نقد می‌کشد. در وهله اول او به نقد پیش‌فرضهای کتاب می‌رود که عبارتند از: قائل شدن ماهیت تکاملی و جبری برای فرآیند عرفی شدن، قائل نشدن تمایز میان ادیان مختلف در مواجهه با این فرآیند و مسلم گرفتن غیریت میان امر قدسی و عرفی. در مرحله دوم شجاعی زند به روایت سرگردانی مجید محمدی در حصار چندپارادکس از جمله پارادکس عقلانی / غیرعقلانی شدن دین، پارادکس سیاسی / غیرسیاسی شدن دین ... می‌پردازد. وی معتقد است که تفاوت‌های آموزه‌های مسیحیت و اسلام و تلقی و برداشت مختلف مسیحیان و مسلمانان از مناسبات میان دنیا و آخرت، طبیعت و ماروا‌الطبیعه انسان و خدا و عقل و ایمان، ظرفیت و استعداد‌های کاملاً متفاوتی را برای مواجهه با مسائل دنیای جدید و از جمله پدیده تجدد و عرفی شدن در اختیار آنها قرار داده است. در برابر روح تجزی و تقابل حاکم بر اندیشه مسیحی که همواره میان دو گانه‌های مذکور نوعی رابطه چالشی و تخاصمی برقرار می‌سازد، در نگره اسلامی این عناصر در یک تعاضد و نسبت متقاهمانه با یکدیگر قرار دارند. اهتمام اسلام به محیط اجتماعی - سیاسی پیروان و مطالبه جهد و تلاش آنان در ایجاد بستر اجتماعی سالم که در آیات و احادیث و سیره عملی پیامبر بدان تصریح گردیده، مؤید نگاه مثبت اسلام به دنیا و اهمیت امور

جاری در آن است. بنابراین تلقی پارادوکسیکال مسیحی از نسبت میان انسان و خدا نیز اساساً در اسلام بی‌معنی است و برخلاف تلقی باستانی منتقل شده با انسان‌شناسی مسیحی، هیچ یک رقیب دیگری به شمار نمی‌رود و با حضورش جا را بر دیگری تنگ نمی‌کند. هم‌چنانکه اسلام برخلاف مسیحیت ایمان را بر آگاهی ابتناء می‌نماید و عقل و وحی را نه دو مرجع معارض، بلکه دو معرفت متضامن و مکمل یکدیگر می‌شناسد. (۵) از نظر شجاعی‌زند، در هم‌تنیدگی این مفاهیم در اسلام به حدی است که به راحتی می‌توان حکم به سازگاری دین و عرف در آموزه‌های اسلامی داد. به گمان او اسلام از دو طریق، چالش مفروض میان عرف و دین را مرتفع کرده است؛ یکی از طریق ملاحظه عرف در تدوین شریعت و دیگری با تلاش برای جاری ساختن دین در روح قانون و در جوف عرف. همین بسط و تطاول قلمرو عرف، مؤید آن است که اسلام نسبت به عرفیات بی‌تفاوت و لا باقتضاء نبوده است بلکه تلاش داشته تا هر دو حوزه عرفی و قدسی را در زیر ضمیمه واحد به هم آورد. شاید تعبیر «زندگی روی مرز»، از مفاهیم اختصاصی الهیات تیلیش برای معرفی خصلت ادغامی و اندماجی اسلامی تا حدی گویا باشد. این خصلت، نوعی زندگی روی مرز قدسی و عرفی را تعلیم داده است و هیچ تمایزی بین این دو معنا و این دو دنیا قائل نشده است. (۶) در عین حال به بیان شجاعی‌زند، اسلام به واسطه سرمایه اجتماعی، گشودگی در اخذ و اقتباس و رویه متساهلانه خود، دینی با قابلیت‌های عرفی است. (۷) بنابراین به نظر می‌رسد که تفاوت‌های مهم مسیحیت و اسلام در این عناصر، تأثیر بسیار تعیین‌کننده‌ای در انفعال مسیحیت نسبت به پدیده عرفی شدن و مقاومت و ناهمراهی اسلام با آن داشته است.

بالاخره در مقاله هشتم و پایانی کتاب، نویسنده به تحلیل الگوهای عرفی شدن جوامع با تأکید بر مورد ایران می‌پردازد. به نظر وی ایران شاهد حضور یک دین اندماجی در جامعه‌ای دینی (نه اجتماع مؤمنان) است که نقش و مسئولیت سنگینی را پذیرفته و با در اختیار گرفتن عنان حکومت، داعیه‌ای بس بزرگ درباره ایجاد جامعه سالم و پرورش انسان‌های کامل و یا لاقلاً رهسپاری به سوی چنین اهدافی را مطرح کرده است. بنابراین نبرد سرنوشت ساز و نهایی میان عرف و دین در جبهه توسعه و کارآمدی رخ خواهد داد و توانایی یا ناتوانی‌های دین در راهبردن جامعه به سوی آرمان‌های اجتماعی و دنیوی و نیل به برخی از اهداف میانی، تعیین‌کننده چهره پیروز و مشخص‌کننده خصوصیات این فرآیند از حیث شدت و شتاب و عمق و گستره عرفی شدن خواهد بود (ص ۳۳۶). هم‌چنین به نظر شجاعی‌زند، مجرای دیگری برای عرفی شدن جوامع دینی همچون مورد ایران وجود دارد که همانا نسخه‌برداری‌های منفعلانه و بی‌دخول و تصرف از شیوه زندگی، مدل‌های زیست اجتماعی و الگوهای توسعه و پیشرفت ساخته و پرداخته جوامع عرفی است. (ص ۳۳۹)

در عین حال تلاش منحصر به فرد و فرید علی رضا شجاعی‌زند حاوی برخی ضعفها و

ایرادهای شکلی و محتوایی نیز هست. برای مثال می‌توان به ناهمگونی و ناهم‌جنسی مقاله چهارم با دیگر مقالات کتاب اشاره نمود به گونه‌ای که اگر مقاله مذکور از مجموعه کتاب حذف شود، هیچ خللی در ترتیب منطقی مقالات و جامعیت و مانعیت نظری کتاب وارد نمی‌شود. مقاله مزبور با عنوان «جامعه‌شناسی اسلام در کار وبر و ترنر»، تنها به تشریح و گاهی نقادی آراء برایان ترنر در کتاب «ماکس وبر و اسلام»، (۸) اختصاص دارد و هیچ‌گونه نسبتی با بحث عرفی شدن که در دیگر مقالات کتاب مستتر است برقرار نمی‌کند.

در حالی که مؤلف می‌توانست با شرح و تقدیر فصل دهم کتاب مذکور با عنوان «اسلام و دنیوی شدن» و قرار دادن آن پس از مقاله «از دنیوی شدن مسیحیت تا عرفی شدن جامعه مسیحی»، به غنای تئوریک و انسجام درونی کتاب، کمک بیشتری کند.

هم‌چنین کتاب گرچه مدعی سوبه‌ای جامعه‌شناسانه است اما فاقد مصادیق عینی و واقعی مکفی برای مدعیات نظری خویش بویژه در مقالات پایانی است و مؤلف نتوانسته است فضای انتزاعی کتاب را انضمامی نماید. به خصوص مدعیات نویسنده در مقاله پایانی کتاب در باب روندهای محتمل عرفی شدن جوامع دینی برخوردار از دین اندماجی مانند ایران، فاقد هرگونه دلیل و مصداقی است.

از سوی دیگر گرچه نویسنده به درستی، پیش فرض کم اعتبار و کهنه شده جامعه‌شناسان کلاسیک را در صدور حکم واحد درباره تمامی سنتهای دینی در مواجهه با فرآیند عرفی شدن، همراه با نوعی ساده‌گزینی و ساده‌انگاری می‌داند؛ اما خود نیز در فهم استدلالهای مدعیان عرفی شدن اسلام دنیا زده و دنیاگرا، مبتلا به سطحی از ساده‌گزینی و ساده‌انگاری است. به واقع مدعیاتی از این دست هیچ‌گاه قائل به تقابل و تمایز دنیا و آخرت در بینش اسلامی نیستند. بلکه بالعکس معتقدند که دنیا و آخرت مثل روح و بدن یا ماده و صورت و یا پوست و مغز با هم عجین و درهم تنیده‌اند. اما علی‌رغم این درهم تنیدگی، یکی تابع و اصل است و دیگری متبوع و فرع. در تفکر دینی دنیا فرع است و آخرت اصل. دنیا مزرعه آخرت است و آخرت مقصدی است که از مسیر دنیا می‌توان به آن رسید (۹) حال اگر برداشتی از اسلام این جهت را معکوس کرد و آخرت را در خدمت دنیا و در مسیر آن قرار داد، اسلام را سکولار نکرده است؟ این امر، بدیل محتمل دیگری برای عرفی شدن ادیان اندماجی در جوامع دینی است که نویسنده از آن غفلت کرده است. در پایان باید این نکته را متذکر شوم که نمی‌توان از نثر زیبا و قلم شیوای علی رضا شجاعی‌زند در کتاب «دین، جامعه و فرآیند عرفی شدن» به سادگی عبور کرد. بی‌تردید دین پژوهان و مؤمنان جامعه ما در انتظار دیگر تألیفات محققانه و ادیبانه ایشان هستند.

یادداشتها

۱. شجاعی‌زند، علی‌رضا، دین، جامعه و فرآیند عرفی شدن، جستارهایی در جامعه‌شناسی دین، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۰.
- هم‌چنین برای نقد و بررسی این کتاب از چکیده رساله دکتری جامعه‌شناسی ایشان، استفاده فراوان برده‌ام. برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به:
- شجاعی‌زند، علی‌رضا، «مسیحیت، اسلام و مسئله عرفی شدن»، گزارش گفت‌وگو، سال اول، شماره نوزدهم، نیمه دوم دیماه، ۱۳۸۰، صص ۲۳-۲۱.
۲. داریوش آشوری به عنوان برابر نهاده فارسی سکولاریسم و سکولاریزاسیون، به ترتیب «دین‌گریزی» و «دین‌جدایی» را پیشنهاد کرده است.
۳. شجاعی‌زند، علیرضا، «مسیحیت، اسلام و مسئله عرفی شدن»، همان، ص ۲۲.
۴. محمدی، مجید، سر بر آستان قدسی، دل در گرو عرفی، درآمدی بر جامعه‌شناسی دین در ایران معاصر، تهران، نشر قطره، ۱۳۷۷.
۵. شجاعی‌زند، پیشین، ص ۲۳.
۶. شجاعی‌زند، علیرضا، «دین انسان»، آفتاب، شماره پانزدهم، اردیبهشت ۱۳۸۱، صص ۶۳ و ۶۴.
۷. شجاعی‌زند، علیرضا، «اسلام و عرفی شدن»، نقد و نظر، شماره ۲۸-۲۷، تابستان و پاییز ۱۳۸۰، صص ۴۸۱-۴۷۶.
۸. ترنر، براین، ماکس وبر و اسلام، بررسی انتقادی، ترجمه سعید وصالی، تهران، نشر مرکز ۱۳۷۹.
۹. سروش، عبدالکریم، «ایدئولوژی و دین دنیوی»، در کتاب: مدارا و مدیریت مؤمنان، تهران، مؤسسه فرهنگی صراط، فروردین ۱۳۷۶، صص ۲۰۰-۱۹۹.